

رابطه دین و اخلاق (۲) *

آیت‌الله علامه محمدتقی مصباح یزدی رحمته

چکیده

این متن درس اخلاق استاد به طلاب علوم دینی پیرامون رابطه دین و اخلاق است. دین شامل احکام، اعتقادات و اخلاق است. دین اسلام یعنی دین حق، بر سه اصل استوار است: ایمان به خدا، ایمان به روز جزا و ایمان به آنچه خدای متعال نازل کرده است. این سه، اصول دین (توحید، نبوت و معاد) است. بنابراین، دینداری امری اعتقادی، تعبدی و عملی دارای مراتب است که حد نصاب آن، همان اعتقاد به اصول دین است. دو فرضیه پیرامون رابطه دین و اخلاق مطرح است: ۱. در اسلام، ارزش اخلاقی بدون اعتقاد به خدا، پیامبر و قیامت مفهومی ندارد. ۲. بعضی مراتب اخلاقی، بدون دین تحقق نمی‌یابد. آنچه پذیرفتنی است، فرض دوم است و ایمان و عمل صالح با یکدیگر متلازم هستند. این مقال، به تفصیل پیرامون رابطه دین و اخلاق می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: دین، دینداری، رابطه دین و اخلاق، ارزش اخلاقی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

اشاره

در درس پیشین کلیاتی درباره رابطه اخلاق و دین بیان شد. در این درس به بررسی بیشتر این مسئله می‌پردازیم. البته در بحث‌هایی که موضوعات و گاهی محمولاتشان از مفاهیم انتزاعی است، به سبب آنکه واژه‌ها و مفاهیم به‌درستی تعریف نمی‌شوند، یا تعاریف و کاربردهای متعددی دارند، ممکن است خلط‌هایی رخ دهد. بنابراین لازم است پیش از ورود به متن بحث، آن واژه‌ها و مفاهیم معنا شوند.

معنای دین و دین‌داری

در نگاه نخست، معنای دین و اخلاق بدیهی به‌نظر می‌رسد، اما با کمی دقت خواهیم دید که معنای این دو واژه به این وضوح هم نیست.

کلمه دین در زبان عربی کاربرد وسیعی دارد؛ واژه دین در فرهنگ لغات، مترادف با کلماتی همچون حکم و قضاء، رسم و عادت، شریعت و مذهب، همبستگی و غیر آن آمده است (دهخدا، ۱۳۷۷، ص ۵۷۲-۵۷۴). در کاربردهای قرآنی نیز به معانی زیادی از جمله: جزا، حساب، قانون، شریعت، طاعت و بندگی، تسلیم و انقیاد، اسلام، روش و رویه، توحید و خداپرستی آمده است (قرشی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۳۸۰-۳۸۱؛ طریحی، ۱۳۶۲، ص ۷۶-۷۷؛ راغب اصفهانی، ۱۴۰۴ق، ص ۱۷۵). دین به مجموعه اعتقادات و آیین‌های رفتاری یک قوم، گفته می‌شود. این معنا تقریباً مساوی کلمه آیین در فارسی است. در این کاربرد به مجموعه قواعد و اصولی که انسان به آن معتقد است و در عمل اثر می‌گذارد، آیین می‌گویند. البته کاربردهای دیگری نیز برای دین ذکر شده است؛ برای مثال، اصطلاح «یوم الدین» به معنای روز جزا و پاداش و کیفر است.

اما در عرف متشرعه اطلاق کلمه دین بر محور اعتقاد به خدای جهان آفرین است و اگر کسی به خدا و آفریدگار اعتقاد نداشت - حتی اگر هزار نوع آداب و رسوم داشته باشد و از اخلاق خوبی هم برخوردار باشد - بی‌دین محسوب می‌شود. البته این مفهوم درجاتی دارد. دین اسلام - که دین حق است - بر سه اصل محکم استوار است: ایمان بالله، و بالیوم الآخر، و بما انزل الله؛ که همان اصول سه‌گانه دین، یعنی توحید، نبوت و معاد است. بنابراین اصل اعتقاد به اینکه ما خدای آفریننده‌ای داریم که همه چیز را آفریده و دستوراتی به ما داده است که باید اطاعت کنیم و طبق این دستورات پاداش و

کیفر می‌دهد، دین نامیده می‌شود. البته دین‌داری مراتبی دارد و کسانی که همین اعتقادات را توأم با انحراف و اشتباه داشته باشند، مرتبه‌ای از دین را دارند.

اولیای خدا، که فهم ما به کنه اعتقاداتشان نمی‌رسد، بالاترین مراتب دین را دارند؛ لذا به پیشگاه ربوبی عرض می‌کنند: «يَا كَرِيمَ عَرَفْتُكَ وَ اَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيكَ وَ دَعَوْتَنِي اِلَيْكَ وَ لَوْلَا اَنْتَ لَمْ اُذِرْ مَا اَنْتَ» (دعای ابوحزمه ثمالی). بنابراین دین‌داری، هم در اعتقادات، هم در تعبد و عمل، مراتبی دارد، ولی حد نصابش همان اعتقاد به اصول دین است.

اکنون باید دید این معنای دین، با اخلاق چه نسبتی دارد.

فروض مختلف درباره رابطه دین و اخلاق

درباره رابطه دین و اخلاق چند فرضیه وجود دارد:

۱. فرضیه اول اینکه از نظر قرآن و سنت، ارزش اخلاقی بدون اعتقاد به خدا، پیغمبر و قیامت مفهومی ندارد و انسان هرچند از خلق خوب برخوردار، و دارای ملکات فاضله باشد، در صورتی که ایمان و اعتقاد به خدا نداشته باشد، کارهایش هیچ ارزش اخلاقی ندارد. این فرض درحقیقت به این معناست که دین و اخلاق با هم تلازم کلی دارند و به‌هیچ‌وجه از یکدیگر انفکاک ندارند؛

۲. فرضیه دوم اینکه بعضی از مراتب اخلاقی بدون دین تحقق نمی‌یابند، اما تحقق بعضی دیگر از مراتب آن بدون دین ممکن است. در بحث‌های گذشته اشاره شد که ارزش‌های اخلاقی در اسلام مراتب مختلفی دارد و یکی از اقسام آن، ارزش زیر حد نصاب است. از نظر اسلام، ارزش‌هایی همچون صبور، حق‌شناسی، امانت‌داری و راست‌گویی بدون دین از ارزش برخوردارند، ولی مادام که انسان صبور، حق‌شناس، امانت‌دار، راست‌گو و... ایمان نداشته باشد، چنین صفاتی در حد نصاب ارزش قرار ندارند.

آنچه پذیرفتنی به‌نظر می‌رسد، همین فرض دوم است که در ادامه آن را بیشتر توضیح می‌دهیم.

رابطه ایمان و ارزش اخلاقی

در فرهنگ ما، ایمان و عمل صالح با یکدیگر متلازم‌اند، و ایمانی مورد توجه اسلام و قرآن است که بعد از آن، عمل صالح آمده باشد.

دین و دین‌داری امکان‌پذیر است؛ زیرا کسی که به خدا اعتقادی نداشته باشد، پرستش و دوستی خدا برایش بی‌معناست. البته چنین نیست که بجز اولیای خدا کسی را یارای دستیابی به چنین مقامی نباشد؛ بلکه راه برای همه باز است و می‌توان با تلاش و سخت‌کوشی به آن دست یافت.

در نتیجه رسیدن به ارزش‌های اخلاقی بدون دین و دین‌داری فی‌الجمله امکان‌پذیر نیست، و دستیابی به برخی از آنها نیز بدون اعتقاد به دین به‌هیچ‌وجه امکان ندارد. اما ارزش زیر حد نصاب را می‌توان با اخلاق و بدون دین نیز به‌دست آورد. مثلاً ممکن است انسان در اعتقاد به خدا هنوز شک داشته، و بر اثر تبلی در پی کشف حقیقت نرفته باشد، اما به ضرورت درست‌کاری و امانت‌داری، یا قبح دروغ‌گویی، خیانت در امانت و تجاوز به مال و ناموس دیگران و ضرورت پرهیز از آنها باور داشته باشد. در تاریخ نمونه‌های فراوانی برای این نوع تعهدات وجود دارد و امروزه نیز کسانی را می‌توان یافت که اگرچه اعتقادی به اصول سه‌گانه دین ندارند، این مسائل اخلاقی را رعایت می‌کنند. بنابراین نمی‌توان گفت دستیابی به هیچ مرتبه‌ای از ارزش‌های اخلاقی بدون دین امکان‌پذیر نیست. این مطلب افزون بر اینکه قابل اثبات نیست، خلاف آن را هم می‌توان اثبات کرد. در مقابل، رسیدن به عالی‌ترین مراتب ارزش‌های اخلاقی نیز بدون ایمان به خدا، نه قابل اثبات است، نه می‌توان برای آن مصداقی پیدا کرد؛ چنان‌که با تحلیل عقلی نیز هماهنگ نیست؛ زیرا اولاً از صفات خوب اخلاقی، قدردانی و تشکر انسان از ولی نعمت خود، یعنی خداوند است که نعمتی به او عطا کرده است؛ ثانیاً عالی‌ترین مراتب ارزش اخلاقی برای کاری بود که به عشق خدا، به شکرانه او و برای رسیدن به وجه او انجام شود، و اگر اعتقاد به خدا وجود نداشته باشد، چنین انگیزه‌ای هم شکل نخواهد گرفت. بنابراین رسیدن به این مراتب از ارزش‌های اخلاقی، بدون دین اصلاً امکان تحقق ندارد.

ارتباط یا انفکاک کامل دین از اخلاق

برای اثبات ارتباط یا انفکاک اخلاق و دین لازم است ابتدا مقصود از این دو واژه روشن شود. بسیاری از اشتباهاتی که درباره ارزشیابی و ضرورت دین از یک طرف و ارزش‌های اخلاقی از طرف دیگر رخ می‌دهد، بر اثر آن است که به این بحث‌های مقدماتی توجه لازم نشده است. بر پایه مباحث پیش‌گفته، دین دارای سه بخش اساسی اعتقادات، احکام و

همچنین عمل صالحی مورد توجه اسلام است که مسبوق به ایمان باشد: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنَّىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» (نحل: ۹۸)؛ هر مرد یا زن مؤمنی که عمل صالحی انجام دهد، قطعاً به او حیات طیب و پاکیزه عطا خواهیم کرد. معمولاً در قرآن هر جا سخن از ایمان است، قبل یا بعد از آن، عمل صالح نیز ذکر می‌شود. عمل صالحی که ملازم با ایمان نباشد، از حد نصاب مطلوبیت برخوردار نیست و در سعادت انسان تأثیر چندانی ندارد؛ زیرا سعادت انسان صرفاً به دنیا و امور دنیوی مربوط نمی‌شود. بنابراین عمل بدون ایمان هرچند بکلی بی‌ارزش نیست، ارزش آن زیر حد نصاب است؛ یعنی ممکن است برای رشد و جهش انسان، استعدادی ایجاد کند، ولی برای سعادت ابدی او کفایت نمی‌کند.

سعادت ابدی ارزش شایع عامی است که در اکثر قریب به اتفاق آیات قرآن، و هر جا خداوند درصدد ترغیب مردم به ایمان و عمل صالح است، به آن اشاره می‌فرماید؛ برای مثال، در سوره «مائده» می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَا دَخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ» (مائده: ۶۵)؛ در صورتی که اهل کتاب ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند، بدی‌های آنها را می‌پوشانیم و آنها را به بهشت‌های نعیم داخل می‌کنیم.

بنابراین ایمان و عمل صالح موجب رهایی از جهنم و امنیت از عذاب الهی، و ورود به بهشت و برخوردار شدن از نعمت‌های آن خواهد شد. البته این ارزش متعارف، برای کسانی است که ایمان و عمل صالح دارند؛ اما ارزش‌های والا‌تری هم وجود دارند که در قرآن و - با تفصیل بیشتری - در روایات به آنها اشاره شده است. برای نمونه، خداوند در سوره «لیل» می‌فرماید: کسانی هستند که جز در طلب رضای خدا قدم بر نمی‌دارند: «إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ» (لیل: ۲۰)، که قدر متیقن آنها حضرات معصوم علیهم‌السلام و سپس کسانی‌اند که در آن مکتب تربیت شده‌اند. امیرمؤمنان علیه‌السلام در مناجات خود می‌گوید: «الهِی مَا عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِّنْ نَّارِكَ وَلَا طَمَعًا فِی جَنَّتِكَ لَکِنِ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِّلْعِبَادَةِ...» (مجلسی، ۱۴۱۱ق، ج ۶۷، ص ۱۸۶)؛ معبودا، عبادت و پرستش من از ترس آتش دوزخ نیست و نیز از سَرِ طمع به بهشت نیست؛ بلکه به خاطر آن است که تو را سزاوار عبادت و پرستش می‌دانم... همچنین در روایت دیگری آمده است: «اعبده شکرأ له» (همان، ص ۱۸).

این عالی‌ترین مرتبه ارزش‌های اخلاقی و دینی، و مخصوص اولیای خداست. روشن است که رسیدن به این مقام، تنها از طریق

اخلاق است و بر این اساس، اخلاق بخشی از دین است.

کسانی معتقدند نظام اخلاقی با نظام دینی دو مقوله کاملاً بی‌ارتباط با یکدیگرند و انسان می‌تواند دین داشته باشد، اما اخلاق نداشته باشد. در پاسخ این افراد باید گفت قلمرو دین، تمام هستی انسان است و دین همه شئون زندگی آدمی را دربرمی‌گیرد. به بیان دیگر، چیزی در زندگی انسان نیست که مصداق یکی از ارزش‌های دینی قرار نگیرد؛ یعنی در آن، جای اطاعت خدا یا دست‌کم شکر خدا نباشد. دین‌داری منحصر در نماز خواندن، ذکر گفتن و امثال اینها نیست. راست‌گویی و امانت‌داری، سخاوت، ایثار و... نیز جزء دین است. بنابراین دین تمام هستی انسان را دربر می‌گیرد و حتی در پیچیده‌ترین و مهم‌ترین مسائل سیاسی کشور و جهان هم تأثیرگذار است؛ ولی عدم دقت به این نکته مهم می‌تواند به جدایی‌پنداری دین از سیاست بینجامد. از همین روست که در زمانی وزیر ارشاد کشور جمهوری اسلامی، کلمه اسلامی را برای وزارتش پسوندی تشریفاتی تلقی می‌کند و وزارت متبوع خود را همان وزارت فرهنگ و هنر زمان طاغوت می‌داند که فقط اسمش تغییر کرده است. این، روی دیگر همان مسئله عدم ارتباط دین با سیاست، یا عدم رابطه میان اخلاق و ارزش‌ها با دین است.

انقلاب ما، انقلابی اسلامی است و با انقلاب‌های مارکسیستی متفاوت است. این انقلاب ماهیت دیگری داشت و مردم، حتی نوجوان‌های دوازده - سیزده‌ساله، برای اجرای احکام دین و ارزش‌های اسلامی جان و مال خود را فدا کردند. تمام این فداکاری‌ها بدین سبب بود که ماهیت انقلاب ما اسلامی است و اگر اسلام را از آن برداریم، چیزی از آن نخواهد ماند.

به عقیده ما، بسیاری از مسئولان کشور به ولایت فقیه باور ندارند؛ بلکه معتقدند مردم به احترام امام حرفش را پذیرفتند، وگرنه درواقع به دموکراسی و لیبرالیسم باور دارند؛ زیرا مردم با رأی خود، رئیس‌جمهوری را چهار سال برای کشور تعیین می‌کنند و اختیار خود را به دست او می‌دهند. پذیرش ولایت فقیه از سوی برخی از آنها فقط به سبب آن است که در قانون اساسی آمده است، و مردم می‌توانند اصل ولایت فقیه را از قانون اساسی حذف کنند، و در آن صورت، از اعتبار خواهد افتاد؛ درحالی که امام علیه السلام می‌فرمود: ولایت فقیه شعاع ولایت الله است. این منصب، جعلی و قراردادی نیست که با وضع و رأی ما بیاید یا برود. خدا آن را تعیین کرده و ما وظیفه شرعی

داریم در موقعیتی که جای اعمال نظر ولی فقیه است، از او اطاعت کنیم. اینها مسائلی است که به‌سادگی نباید از کنار آنها گذشت؛ بلکه می‌باید درباره نفی یا اثبات آنها خوب اندیشه کرد.

منابع.....

- دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۷۷، *لغت‌نامه دهخدا*، تهران، دانشگاه تهران.
 راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۰۴ق، *المفردات فی غریب القرآن*، مصر، دفتر نشر الکتب.
 طریحی، فخرالدین، ۱۳۶۲، *مجمع‌البحرین*، تحقیق سیداحمد حسینی، تهران، مرتضوی.
 قرشی، علی‌اکبر، ۱۳۸۷، *قاموس قرآن*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
 مجلسی، محمدباقر، ۱۴۱۱ق، *بحار الانوار*، تحقیق محمدباقر محمودی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.